بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب:

[مفاهیم 2](#_Toc428632677)

[تاریخچه بحث مفاهیم 2](#_Toc428632678)

[مرور بر گذشته 2](#_Toc428632679)

[اشکال به صغرای دلیل انصراف 2](#_Toc428632680)

[اشکال 3](#_Toc428632681)

[نتیجه‌گیری 3](#_Toc428632682)

[دلیل سوم: اطلاق 4](#_Toc428632683)

[تقریر اول: 4](#_Toc428632684)

[انواع تقسیمات 4](#_Toc428632685)

[تقسیمات وجوب (نفسی و غیری) 4](#_Toc428632686)

[جمع‌بندی 5](#_Toc428632687)

# مفاهیم

# تاریخچه بحث مفاهیم

یکی از دوستان گذشته‌ی بحث مفاهیم را بررسی کرده است. در دوران قبل، بحث مفاهیم ذیل عام و خاص مورد بحث قرار می‌گرفته است. بنابراین از دوره‌ی صاحب معالم این مباحث، به صورت مستقل مورد بحث قرار گرفته است.

# مرور بر گذشته

همان‌طور که در جلسات قبل عرض کردیم، مفهوم شرط در بین مفاهیم مخالف، مهم‌ترین مفهوم است. البته مفهوم موافقه و تنقیح مناط مهم هستند اما در بین مفهوم مخالف، مهم‌ترین است. به همین دلیل در صدر مباحث قرار گرفته است. قبول مفهوم شرط در روایات بسیار مهم است. صاحب کفایه،قائل‌اند که جملات شرط، مفهوم ندارند. همان‌طور که عرض کردیم ما ابتدا ادله مثبتین را بررسی می‌کنیم. دلیل اول، وضع بود که سه تقریر بر آن بیان کردیم. دلیل دوم، انصراف بود که آن را نیز بحث کردیم.

تقریر انصراف به این شکل بود که علیت انحصاری شرط برای جزا، اکمل افراد علیت است. زیرا شرط که موضوع یا علت برای ترتب جزا است، دو حالت دارد:

1.علیت فی‌الجمله، یعنی در غیرازآن، علت دیگری نیز است. در «اذا خفی الاذان فقصر» یک علت قصر صدای اذان را در فاصله‌ای از شهر نشنوند. اگر علیت دیگری نیز باشد که «اذا خفی الجدران» اگر دیوارها از چشم پنهان بشود، قصر واجب است. اگر اینجا دو تا باشد، علیت خفای اذان، عامل نیست ولی اگر یکی باشد و علیت انحصاری باشد، اکمل افراد علیت است. کبرای بحث نیز این بود که خطاب منصرف بر اکمل افراد و ابرز مصادیق است.در جلسه بحث، کبرا را محل خدشه قرار دادیم. صرف چیزی که اکمل افراد باشد، موجب انصراف نمی‌شود. زیرا نظام عمومات و اطلاقات به هم می‌ریزد. حمل مطلق یا عام بر ابرز مصادیق مستلزم این است که عام و مطلقی باقی نماند یا اینکه قرینه‌ای داشته باشیم.

## اشکال به صغرای دلیل انصراف

صغرای قضیه این بود که در اینجا علیت انحصاری اکمل افراد است. این نیز مورد اشکال قرار دادند. وقتی چیزی علت برای معلول بشود. علیت در علل حقیقی را اگر بررسی کنیم می‌بینیم که، گاهی علتی منحصره برای وقوع امری وجود دارد. مثلاً اگر ماده داغ بشود، انبساط پیدا می‌کند. حرارت فلز موجب انبساط می‌شود. این علیت حرارت برای انبساط دو شکل است:

1.گاهی فقط حرارت انحصار را در فلز ایجاد می‌کند.

2.غیر از حرارت عامل دیگری موجب انبساط می‌شود.

آیا جایی که حرارت، عامل انحصاری است، علیت تام‌تری نسبت به جایی که غیر انحصاری است،‌دارد؟ این‌چنین نیست. علیت یعنی رابطه‌ای بین شیء و معلول. ممکن است کنار این عامل دیگری با معلول ارتباط داشته باشد و ممکن است نداشته باشد. وجود یک عامل مؤثر دیگر در معلول باعث ضعف و قوت علیت نمی‌شود.

گاهی موضوعی مثل ایمان است. ایمان دارای رتبه‌های مختلفی است. اما در این علیت حرارت فلز برای انبساط، درجه‌بندی ندارد. نمی‌توانیم بگوییم که علیت انحصاری اکمل افراد علت است. رابطه‌ی تأثیر و تأثر وجود دارد، ممکن است علیت دیگری نیز وجود داشته باشد و این ارتباطی ندارد که بگوییم این اکمل است و دیگری اکمل نیست. درنتیجه صغرویاً نیز اکملیتی وجود ندارد.

### اشکال

شاید مطلب بالا با نگاه عقلی و عرفی صحیح نباشد. در جایی که علت انحصاری نیست و چند علت اثرگذار هستند، موضوعی مورد بحث است و آن این است که در اینجا یک جامعی وجود دارد و جامع اثرگذار است. وقتی علت منحصره نباشد، بماهوهو علت نیست، و علت چیزی دیگری است. این علت مصداقی از جامع است. ولی اگر انحصاریه باشد خود علت بما هی هی علت است. در این صورت علیت قوی دارد.در این صورت علیت منحصره ابرز مصادیق علیت است. زیرا اگر علیت منحصره نباشد، علیت چیز دیگری است. در اینجا انصراف وجود دارد.

عوامل متعدد بر معلول واحد نمی‌توانند متعدد باشند و به یک روح جامع برمی‌گردد. اگر این امر را بگوییم بعید نیست که علت منحصره، همان اکمل و غیر اکمل بشود. حتی اگر نگوییم روح علت متعدده به یک معلول واحد برسد، عقلاً و عرفاً این‌چنین است که علت واحده منحصره‌ مؤثر در معلول واحد، برجسته‌تر از علت‌های غیر منحصره است. درنتیجه علت منحصره برجسته‌تر از علیت غیر منحصره است. زیرا جایگاه خاص‌تری دارد. وقتی بگوییم یک معلول از ده علت صادر می‌شود، درجه‌ی پایین‌تری دارد.

#### نتیجه‌گیری

اشکال در صغرای دلیل انصراف قبول نیست ولی در کبرای دلیل انصراف، اشکال وارد است.

# دلیل سوم: اطلاق

دلیل سوم این است که ما به اطلاق مراجعه بکنیم. اطلاق جمله‌ی شرطیه افاده‌ی نکته‌ای می‌کند که نتیجه‌ی آن انتفاء عند الانتفاء است. در اطلاق چند تقریر وجود دارد:

## تقریر اول:

تقریر اول، اثبات مفهوم از طریق مقدمات حکمت و اطلاق است. جریانی است که در اوامر، شک بین واجب و نفسی جاری می‌شود و واجب را حمل بر واجب نفسی می‌کند. این بیان در اینجا نیز قابل تطبیق است.

یکی از تقسیمات واجب و امر، وجوب نفسی و غیری است.

اگر جایی تردید بکنیم که وجوب نفسی و غیری است، مثلاً امر به غسل شده است، نمی‌دانیم وجوب نفسی یا غیری است.

### انواع تقسیمات

همان‌طور که عرض کردیم، تقسیمات بر دو نوع است. گاهی اقسام حالت ارزی دارند. هیچ‌گاه اطلاق، یک قسم را معین نمی‌کند. وقتی جمله‌ای آمده و می‌گوید عالم را تکریم بکن، ما شک داریم که منظور از عالم، فقیه و یا فیلسوف است. اطلاق نمی‌تواند بگوید یکی از این دو است. اطلاق در اینجا می‌گوید، چه فقیه و فیلسوف باشد، باید احترام کنی. اگر اقسام ارزی باشند و اطلاق جاری کنیم، تمام اقسام مشمول اطلاق می‌شوند.

#### تقسیمات وجوب (نفسی و غیری)

یک نوع از تقسیمات این است که دو قسم هم‌وزن نیستند. دو قسم علی‌رغم اینکه تقسیم شدند و در ارز هم بر یک مقصدی وارد شده‌اند، درعین‌حال کاملاً هم‌عرض نیستند و متفاوت‌اند. این پدیده‌ی عجیبی است که در واجب نفسی، پیدا شده است.

با بیان بالا،‌وقتی می‌گوییم وجوب بر دو قسم است، وجوب نفسی است مثل خمس، جهاد و ... و یا وجوب غیری است مثل طهارات، غسل و تیمم و ... . این دو، دو قسم از وجوب هستند برای مقصد وجوب. اگر در اینجا قسم اول را جاری کنیم باید بگوییم این دلیل مطلق است. اما نمی‌توانیم اینجا این‌چنین بگوییم و بگوییم که این واجب همزمان هم نفسی و غیری است. اطلاق نمی‌تواند هر دو را بگیرد. در اکرم العالم،‌فقیه و فیلسوف را می‌گیرد. اما در تقسیم واجب نفسی و غیری دو ویژگی وجود دارد:

1.اطلاق در اینجا وجود ندارد. نمی‌توانیم بگوییم یک واجب هم نفسی و غیری است. زیر این تقسیم قاطع است.

2.این دو قسم در ارز واحد نیستند. یکی دارای قید اثباتی است و دیگری قید سلبی دارد.

در اکرم العالم، فقیه و فیلسوف هرکدام دارای قید اثباتی هستند. اما در وجوب نفسی و غیری، یکی اثباتی و دیگری نفسی است.

در اینجا، از اطلاق شمول بیرون نمی‌آید و تعیین یک قسم بیرون می‌آید. لذا می‌گوید وقتی شک کردید که واجب نفسی یا غیری است، اطلاق اگر می‌خواست بگوید لغیره است، نیاز به بیان داشت. همین‌که نمی‌گوید لغیره نیست، یعنی نفسی است. درنتیجه گاهی اطلاق، شمول را اقتضا می‌کند. گاهی اطلاق، تعیین یک قسم را اقتضا می‌کند.

### جمع‌بندی

اکنون با توجه به بحث بالا باید بگوییم در تقریر اول فرموده‌اند: اطلاقی که تعیین یک قسم را اقتضا می‌کند در این بحث جاری است. بیان کلی این مطلب این است که: جمله شرطیه افاده می‌کند که مقدم علت تالی باشد. خورشید که درخشید، روز موجود است. علت روز، درخشیدن خورشید است. علت نیز بر دو قسم است، انحصاری و غیر انحصاری. این تقسیم علت مثل عالم و فقیه و فیلسوف نیست، بلکه مثل تقسیم واجب نفسی و غیری است. علت نمی‌تواند هم انحصاری باشد و هم غیر انحصاری.

نکته‌ی مهم این است که علت غیر انحصاری، نیاز به قید است. علت غیر انحصاری یعنی این علت است و چیز دیگری نیز است. اما علت انحصاری یعنی همین علت است و چیز دیگری نیست. درنتیجه قید علت انحصاری همان عدمی است.

وقتی مقدمات حکمت را جاری می‌کنیم می‌گوییم این علت است، دیگر نمی‌گوییم که این علت است و دیگری نیز علت است. اطلاق می‌گوید قسمی که قیدش عدمی است، و آن نیز علت انحصاری است. پس عین همان معادله‌ای که در وجوب نفسی و غیری یا عینی و کفایی گفته شده است، در اینجا نیز جاری می‌شود.

شرط و جزا باید حمل بر غیر انحصاری بشود. این اولین تقریر در باب اطلاق است.